



انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

ضمیمه انترناسیونال شماره ۹۵۹
پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۴۰۰ - ۱۷ فوریه ۲۰۲۲

انقلاب ۵۷ و انقلاب آتی ایران حمید تقوائی





حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای سمینار انجمن مارکس در کانال جدید تدوین شده است

بحث را با نگاهی به انقلاب ۵۷ شروع میکنم. اولین نکته این است که انقلاب ۵۷ مثل هر انقلاب دیگری یک پدیده عینی و اجتماعی بود. به این معنا که به اراده کسی، فراخوان حزبی یا شخصی یا تصمیمگیری از قبلی عده ای اتفاق نیفتاد. همه انقلابات اینطور هستند، انقلاب ها از عمیقترین مسائل و مصائب اجتماعی سر بلند میکنند. جامعه ای که واقعا دیگر نمیتواند شرایط زندگی را تحمیل کند بلند میشود و علیه وضعیت قیام میکند، تظاهرات میکند، اعتصاب میکند، مبارزه میکند تا بتواند آن شرایط را عوض کند. این یک ضرورت عینی است، یک نیاز توده ای عینی و اجتماعی است. لذا خیلی از بحثهایی که ما هر سال در سالگرد انقلاب ۵۷ میشنویم نظیر اینکه چطور میشد از آن انقلاب اجتناب کرد و یا چطور میشد سیر تحولات جور دیگری باشد و غیره، این حرفها همه ذهنی است؛ واقع بینانه نیست.

واقعیت این است که انقلاب ۵۷ ضروری بود، یک ضرورت اجتماعی بود و کسی نمی توانست جلوی او را بگیرد. نه کسی آنرا خلق کرد، نه هیچ حزب و شخصیتی در خلق اش نقشی داشت و نه به طریق اولی کسی می توانست کاری بکند که آن انقلاب اتفاق نیفتد.

بنابراین عینی بودن انقلاب نکته اول است که امیدوارم بعدا در بخش سوال و جوابها بشود بیشتر رویش بحث کنیم. نکته بعد این است که خوب اگر انقلاب زمینه های

” نزدیک به پانزده سال بعد از اصلاحات ارضی بخش عظیمی از جامعه، مردم کارکن، کارگر، زحمتکش روستائیان، دهقانانی که از زمین کنده شده بودند و به شهرها سرازیر شده بودند از نظر اقتصادی در وضعیت سخت و نابسامانی به سر میبردند. بخش زیادی از اینها از کمترین شرایط زندگی مدنی در شهر محروم بودند. به همین دلیل نیروی شروع کننده آن انقلاب خارج از محدوده نشین ها بودند. امروز همین قشر را ما به اسم کارتن خوابها، بی خانمانها، حاشیه نشین ها میشناسیم. آن زمان خارج از محدوده نشین نامیده میشدند بخاطر اینکه، خارج از محدوده شهری زندگی میکردند و از ابتدائی ترین امکانات و خدمات شهری محروم بودند. آلودگی های در خارج از محدوده میساختند و انقلاب با شورش این محروم ترین بخش جامعه شروع شد. وقتی شهرداری با بولدوزر به جان آلودگیهای آنها افتاد مقابل آن ایستادند و جرقه آغاز انقلاب اینجا زده شد. این حرکتی بود که بعدا به اعتصابات کارگری و تظاهرات توده های زحمتکش در شهرها و غیره منجر شد. نفس اینکه جرقه انقلاب را خارج از محدوده نشینان زدند نشاندهنده آن است که اقشار زحمتکش و محروم جامعه نیروی محرکه انقلاب بودند.“

معروف بود. اولین اعتراض علیه این اختناق برگزاری شب های شعر بود. از نیمه سال ۵۶ کانون نویسندگان در انستیتو گوته شبهای شعر بر پا میکرد و روشنفکران و هنرمندان جمع میشدند و اساسا علیه اختناق، علیه سرکوب عقیدتی، علیه سانسور، سخنرانی میکردند و شعر میخواندند و اعتراض خودشان را نشان میدادند.

این دو جنبه یعنی از یکطرف بی حقوقی و بی تامینی اقتصادی و معیشتی و از طرف

آنها افتاد مقابل آن ایستادند و جرقه آغاز انقلاب اینجا زده شد. این حرکتی بود که بعدا به اعتصابات کارگری و تظاهرات توده های زحمتکش در شهرها و غیره منجر شد. نفس اینکه جرقه انقلاب را خارج از محدوده نشینان زدند نشاندهنده آن است که اقشار زحمتکش و محروم جامعه نیروی محرکه انقلاب بودند.

نکته دوم در مورد زمینه هایی که انقلاب را شکل داد، اختناق و دیکتاتوری و خفقان واقعا غیر قابل تحملی بود که همه جامعه را در برگرفته بود. ایران آن زمان به گورستان آریامهری

از کمترین شرایط زندگی مدنی در شهر محروم بودند. به همین دلیل نیروی شروع کننده آن انقلاب خارج از محدوده نشین ها بودند. امروز همین قشر را ما به اسم کارتن خوابها، بی خانمانها، حاشیه نشین ها میشناسیم. آن زمان خارج از محدوده نشین نامیده میشدند بخاطر اینکه، خارج از محدوده شهری زندگی میکردند و از ابتدائی ترین امکانات و خدمات شهری محروم بودند. آلودگی های در خارج از محدوده میساختند و انقلاب با شورش این محروم ترین بخش جامعه شروع شد. وقتی شهرداری با بولدوزر به جان آلودگیهای

عینی و واقعی داشت این زمینه ها چه هستند؟ میتوان علل و زمینه های سیاسی و اجتماعی انقلاب را اساسا بر دو دسته اقتصادی- معیشتی و سیاسی- مدنی تقسیم کرد.

در رابطه با جنبه اول مهمترین نکته این است که نزدیک به پانزده سال بعد از اصلاحات ارضی بخش عظیمی از جامعه، مردم کارکن، کارگر، زحمتکش روستائیان، دهقانانی که از زمین کنده شده بودند و به شهرها سرازیر شده بودند از نظر اقتصادی در وضعیت سخت و نابسامانی به سر میبردند. بخش زیادی از اینها

ادامه از صفحه ۲

دیگر سرکوب و دیکتاتوری دو عامل اصلی بود که جامعه را به عصیان و به انقلاب واداشت. البته بروزات و نموده‌های سیاسی و اجتماعی انقلاب ۵۷ بسیار فراتر از این دو مورد است. ینها تنها دونه‌ی است که دو محور انقلاب یعنی خیزش جامعه علیه بی‌تامینی اقتصادی و علیه اختناق را به خوبی نشان می‌دهد.

در مورد جنبه دوم کافی است به این اشاره کنم که هیچ حزبی در آن دوره اجازه فعالیت نداشت. حتی دو حزب کاملاً دستگامی، دو حزبی که کاملاً نظام را قبول داشتند، در سالهای آخر حکومت شاه تحمل نشدند و حکومت در آنها را بست و فقط یک حزب را اجازه داد، حزب رستاخیز.

رژیم شاه حتی به احزاب حکومتی هم اجازه فعالیت نمیداد چه برسد به نیروهای اپوزیسیون. سایه سیاه ساواک همه جا گسترده بود. حتی در روابط خانوادگی در اتاق نشیمن ها مردم جرات نمیکردند علیه سیستم صحبتی بکنند چون میترسیدند به نحوی به گوش ساواک برسد. ساواک همه جا سایه سیاه خودش را گسترده بود، در دانشگاه‌ها، در ادارات، در کارخانه‌ها حتی در جمعهای خانوادگی، در عروسی‌ها و غیره. این وضعیتی بود که به انقلاب منجر شد و اینها شرایط سیاسی اجتماعی اقتصادی بودند که انقلاب را اجتناب ناپذیر میکردند.

چرا انقلاب ۵۷ به فرجام نرسید؟

جنبه دوم بحث برمیگردد به اینکه چرا انقلاب ۵۷ چنین سرنوشتی پیدا کرد؟ چرا رهبری انقلاب را کسی مثل خمینی به دست گرفت و فاجعه ای شکل گرفت که امروز با آن مواجهیم؟

اگر بخواهیم از موضع کمی عمیقتر و وسیعتر به موضوع پردازیم باید آن فضای سیاسی، آن شرایط سیاسی را مورد بررسی قرار بدهیم که نیروهای اپوزیسیون حکومت شاه در آن فعال بودند. این

داد و به همین دلیل هم گرایش ضد آمریکائی یک گرایش قوی و مسلط در جامعه و در فعالیت همه نیروهای اپوزیسیون شاه از چپ و راست بود. همه مردم میدانستند که این کودتا، کودتای دست ساز آمریکایی است با اتکا با شعبان بی‌مخ‌ها و یک قشر لپن و مزدورانی که میتوانند در این نوع تحولات با گرفتن پول هر کاری انجام بدهند. این باعث شد که یک نفرت بجایی از دخالت‌های آمریکا در میان نیروهای اپوزیسیون شاه شکل بگیرد. همه نیروها از نهضت ملی، جبهه ملی، نهضت آزادی، چریکهای فدایی، دیگر سازمانهای سیاسی چپ، و مجاهدین، تمام اینها در این چارچوب

فعالیت و مبارزه میکردند.

مردن غربی با مدنیت، با علم، با پیشروی‌هایی که اتفاقاً در غرب اتفاق افتاده بود مخالف بود. خمینی یکی از این نوع مخالفین بود. او ابتدا با مخالفت با اصلاحات ارضی و بخصوص با مخالفت با حقوق زن و اعتراض به حق رای زنان به میدان آمد. اعلام کرد که با اعطای حق رای زنان فاسد میشوند. خمینی و دار و دسته اش، کسانی مثل رفسنجانی و منتظری و غیره به این اپوزیسیون ارتجاعی شاه تعلق داشتند.

داد و به همین دلیل هم گرایش ضد آمریکائی یک گرایش قوی و مسلط در جامعه و در فعالیت همه نیروهای اپوزیسیون شاه از چپ و راست بود. همه مردم میدانستند که این کودتا، کودتای دست ساز آمریکایی است با اتکا با شعبان بی‌مخ‌ها و یک قشر لپن و مزدورانی که میتوانند در این نوع تحولات با گرفتن پول هر کاری انجام بدهند. این باعث شد که یک نفرت بجایی از دخالت‌های آمریکا در میان نیروهای اپوزیسیون

فضا، یا به اصطلاح درست‌تری پارادایم سیاسی - اجتماعی که در آن دوره مسلط بود. فضائی بود که از دوره کودتای ۲۸ مرداد ساخته شد. فضای ضد آمریکایی ای که نیروهای چپ با پرچم ضدیت با امپریالیسم و ضدیت حکومت شاه به عنوان سگ زنجیری امپریالیسم در آن فعال بودند و نیروهای اسلامی و ارتجاعی با بیرق مخالفت با فرهنگ و تمدن غربی.

علت و نقطه شروع این شرایط این بود که جنبش ملی کردن صنعت نفت و اعتراضات آزادیخواهانه مردم که از اوائل دهه بیست شمسی شکل گرفت و تا اوائل دهه سی ادامه داشت بالاخره بوسیله کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ سرکوب شد و همه میدانیم و امروز دیگر اسنادش هم منتشر شده که معمار آن کودتا دولت آمریکا بود. تا قبل از آن کودتا دولت انگلیس در ایران پایگاهی داشت و منافعش را به پیش میبرد و بعد از آن کودتا دولت آمریکا به قدرت فائقه در ایران تبدیل شد.

این را هم باید توجه داشت که از دو زاویه میشد ضد غرب بود: یکی از زاویه چپ و مترقی علیه نفوذ و سلطه سرمایه داری غرب و به این معنا علیه امپریالیسم یا سلطه سرمایه جهانی؛ و یا از زاویه مخالفت با هر چه خارجی و غربی و پیشرفته بود. این دومی علیه سرمایه داری حرف زیادی نداشت ولی با فرهنگ

حکومت شاه هر نوع فریاد آزادیخواهی را در گلو خفه کرده بود و حتی کمترین انتقادی را به سیستم بر نمی‌تابید و تحمل نمیکرد. در سخنرانی معروفی شاه گفت که هر که سیستم شاهنشاهی را قبول ندارد از این مملکت برود. میخواست ملت را تبعید بکند!

این سرکوب نیروهای کمونیست و چپ را در هم کوبیده بود. و از سوی دیگر اتکای سیستم سلطنتی به مذهب امکان داده بود که شاخه اسلامی - ارتجاعی اپوزیسیون بتواند در سنت مذهب و شبکه مساجد خودش را حفظ کند.

از جهت دیگری هم حکومت خمینی برای غرب مطلوب بود. یک هدف استراتژیک آمریکا در منطقه مقابله با نفوذ شوروی با تقویت نیروهای اسلامی بود که اصطلاحاً ایجاد کمربند سبز بدور شوری نامیده

ادامه از صفحه ۳

میشود. روی کار آوردن خمینی در ایران و مجاهدین و طالبان در افغانستان اجزائی از این پروژه کمربند سبز بودند. به این دلایل بود که انقلاب ۵۷ نتوانست به اهداف انسانی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه اش برسد.

انقلاب آتی

امروز هم جامعه در آستانه انقلاب دیگری است. اولین نکته ای که باید بر آن تاکید کرد این است که این انقلاب هم مثل انقلاب ۵۷ بر زمینه های عینی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استوار است و نتیجه اراده کسی نیست. ما نمونه هایی از خیزشهای توده ای را داشتیم که در واقع نوید دهنده انقلاب عظیم در ایران هستند مثل خیزش ۹۶، خیزش ۹۸ یا حتی قبل از آن خیزش ۸۸. هیچکدام از این خیزشها را کسی معماری نکرد، کسی از بالا دستور نداد، فرمان نداد. انقلاب جنگ نیست، انقلاب یک تحول عینی اجتماعی و سیاسی است و امروز نشانه های عینی یک انقلاب دیگر را به عیان می بینیم. همه چیز حاکی از این است که انقلاب دیگری دارد شکل میگیرد. از نظر آرمانهای انسانی این انقلاب باید پرچم آرمانهای به زمین خورده و شکست خورده انقلاب ۵۷ را دوباره بلند کند. آرمانی که خیلی فشرده در سه کلمه خلاصه میشود: برابری، آزادی و رفاه.

۵۷ میگذرد ما یکی از هارترین، یکی از وحشی ترین، یکی از ضدانسانی ترین حکومتها را در جامعه ایران تجربه کرده ایم. از اعدام ها و از کشتارهای جمعی بگیرد تا قتلهای خاموش در زندانها، قتلهای زنجیره ای، قوانین ضد زن و زن ستیزانه و همینطور اختناق و سرکوب و دخالت حتی در زندگی خصوصی مردم. تمام اینها را جامعه تجربه کرده اما این تجربیات نه تنها به سکوت و اختناق منجر نشده بلکه هر روز اعتراض علیه آن گسترده تر شده است. در چهل سال اخیر شمار اعتصابات کارگری، تعداد مبارزات و تظاهرات زنان، تعداد کسانی که الان در جنبش دادخواهی فعال هستند، در جنبش برای آزادی زندانی سیاسی فعال هستند، در دفاع از حقوق بخشهای جامعه مثل اقلیت های مذهبی یا منسوب به مذاهب مختلف، بهائیان و غیره فعالند و یا جنبشهایی که قبلا مطرح نبود مثل دفاع از حقوق همجنسگرایان و یا مبارزه برای جلوگیری از تخریب محیط زیست و غیره غیره تمام اینها در ابعاد بی سابقه ای در حال گسترش

است. اینها جنبشهای وسیع و سراسری هستند که بر متن و بستر یک نه بزرگ به سیستم موجود و به حکومت موجود دارند فعالیت میکنند. امروز جنبش سرتنگونی به معنی آن جنبش مادر و جامعی که همه اینها را در بر گرفته جنبشی قوی و تعرضی است. امروز گفتمان انقلاب زنانه، گفتمانی رایج و توده ای در جامعه ایران است؛ امروز نسل تازه ای که در جمهوری اسلامی به دنیا آمده این حکومت را نمیخواهد و میخواهد آخرین دستاوردهای علمی و فرهنگی و اجتماعی و هنری دنیا را داشته باشد که به آن می گوئیم جنبش خلاصی فرهنگی. جوانان و دانشجویان و بخش جوان جامعه کلا یک نیروی محرک این جنبش است. از جنبه های مختلفی شما جنبش های اجتماعی را مشاهده می کنید که هیچکدام از اینها در گورستان آریامهری وجود نداشت. چون اختناق آریامهری اجازه نداده بود، ولی جمهوری اسلامی علیرغم تمام تلاشش، علیرغم تمام قساوتش، با تمام جنایت هایش نتوانسته جلوی اینها را بگیرد.

و انتخابات تداعی نمیکرد. هر کس از آزادی صحبت میکرد شوراها را مد نظر داشت و همه جا شوراها درست شده بود.

جمهوری اسلامی تیغ کشید و شوراها را برچید ولی این تجربه از ذهن جامعه پاک نشده است به همین خاطر امروز می بینیم جنبش کارگری و بقیه جامعه با شعار اداره شورایی، حکومت شورایی دارد حرفش را میزند و در دل اعتراضات هم شوراها تشکیل میشوند. در مبارزات هفت تپه دیدیم، در مبارزات پتروشیمی و نفت دیدیم، در جنبش معلمان هم شورای هماهنگی انجمن های صنفی فرهنگیان فعال است و رهبری را در دست دارد.

به این ترتیب شورا هم به معنای ابزار مبارزه و هم به عنوان فرم دخالت مردم در زندگی سیاسی اجتماعی شان الان در جامعه مطرح است و این یکی از دستاوردهای انقلاب ۵۷ است که این حکومت نتوانسته آنرا کنار بزند.

این درست است که در این چهل و سه سالی که از انقلاب

در ایران و مجاهدین و طالبان در افغانستان اجزائی از این پروژه کمربند سبز بودند. به این دلایل بود که انقلاب ۵۷ نتوانست به اهداف انسانی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه اش برسد.

امروز هم جامعه در آستانه انقلاب دیگری است. اولین نکته ای که باید بر آن تاکید کرد این است که این انقلاب هم مثل انقلاب ۵۷ بر زمینه های عینی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استوار است و نتیجه اراده کسی نیست. ما نمونه هایی از خیزشهای توده ای را داشتیم که در واقع نوید دهنده انقلاب عظیم در ایران هستند مثل خیزش ۹۶، خیزش ۹۸ یا حتی قبل از آن خیزش ۸۸. هیچکدام از این خیزشها را کسی معماری نکرد، کسی از بالا دستور نداد، فرمان نداد. انقلاب جنگ نیست، انقلاب یک تحول عینی اجتماعی و سیاسی است و امروز نشانه های عینی یک انقلاب دیگر را به عیان می بینیم. همه چیز حاکی از این است که این انقلاب دیگری دارد شکل میگیرد.

از نظر آرمانهای انسانی این انقلاب باید پرچم آرمانهای به زمین خورده و شکست خورده انقلاب ۵۷ را دوباره بلند کند. آرمانی که خیلی فشرده در سه کلمه خلاصه میشود: برابری، آزادی و رفاه. این آرمانها، پرچم انقلاب ۵۷ بود و امروز هم همینطور است. منتهی این بار جامعه تجربه انقلاب ۵۷ را دارد. انقلابات شکست میخورند ولی از تاریخ حذف نمیشوند. از جمله دستاوردهای انقلاب ۵۷ تجربه شوراها بود. بعد از قیام بهمن حکومت شاه، بعد از قیام بهمن ماه شوراها همه جا را فرا گرفت در کارخانه ها، در دانشگاهها در مدارس، در ادارات دولتی، حتی در ارتش همه جا شوراها تشکیل شده بود و مردم میخواستند از طریق شوراها آزادی را تجربه کنند، از طریق شوراها در سرنوشت سیاسی خودشان دخالت کنند. کسی در خیابان و در بین توده مردم آزادی را مثلا با پارلمان، مجلس

ادامه از صفحه ۴

این انقلاب را بدزدند و سرش را ببرند. این بار می‌تواند این انقلاب واقعا به آن سه آرمان مهمی که گفتم یعنی رهایی، آزادی و برابری جامعه عمل بپوشاند.

خیلی متشکرم

ضمیمه: منتخبی از سؤال و جوابها

استالینیسیم و ضرورت انتقاد از خود نیروهای چپ

دوستی مطرح کردند که گفتمان و شعار آزادی برابری رفاه را قبول دارند ولی با توجه به استالینیسیم چپها باید از خود انتقاد کنند. چپ بزیبر پرچم خمینی رفت، باید گذشته را بشناسیم تا دچار آن اشتباهات دوباره نشویم.

من فکر نمیکنم که استالینیسیم مشکل چپ آن دوره بود. بلکه استالینیسیم هم بالاخره در میان چپ طرفدارانی داشت ولی بستر اصلی چپ نبود. اغلب نیروهای چپ طرفدار خط چریکی و یا مائوئیست بودند که گرچه انتقادی به استالینیسیم مطرح نمیکردند ولی عملا خط مشی و سیاستشان ربطی به استالینیسیم و کلا کمونیسم نوع روسی نداشت.

ولی مستقل از شاخه های مختلف چپ، بحث اساسی تر جنبشهای اجتماعی است که در جامعه وجود داشت. همانطور که گفتم بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ یک دیدگاه و گرایش وسیع ضد آمریکائی بر نیروهای اپوزیسیون غالب بود. این گرایش رگه های قوی ناسیونالیستی داشت. مثلا فرض کنید استقلال به این معنی که باید در ایران صنایع سنگین داشت، باید صنایع ملی داشت، اعتقاد به اینکه بخشی از سرمایه داری در ایران به آمریکا وابسته نیست - که به آن میگفتند بورژوازی ملی و مترقی - و بنابراین جزئی از این خلق است. و گفتمانهایی از این دست.

چپ، امروز در ایران و در جهان همیشه، با خواستههای رفاهی تداعی میشود. با افزایش

جامعه بطرف یک انقلاب زیرو رو کننده در حرکت است. انقلابی که امروز دیگر احزاب انقلابی و رادیکالی مثل حزب کمونیست کارگری در آن فعال هستند و تلویزیونی مثل تلویزیون کانال جدید تریبون آن است و نهادها و انجمن ها و سمن ها و نیروهای مدنی و سیاسی مختلفی در خارج کشور و در داخل کشور فعال هستند. این بار فعالین و جامعه معترض به خودش شکل داده، به خودش سازمان داده است، متعین شده است و دیگر نمیشود پراحتی مثل انقلاب ۵۷ سرش را برید. این یکی از نکات امید بخش و یکی از روندهای بالنده در شرایط سیاسی ایران است که انقلابی که امروز شکل میگیرد خواستههایش را خیلی روشن و فرموله بیان میکند، سازمان پیدا کرده، صفی از فعالین و کنشگران خودش را دارد و این امید را، این احتمال بالا را، در چشم انداز قرار میدهد که این بار مثل انقلاب ۵۷ نمیتواند این انقلاب را بدزدند و سرش را ببرند. این بار میتواند این انقلاب واقعا به آن سه آرمان مهمی که گفتم یعنی رهایی، آزادی و برابری جامعه عمل بپوشاند.

ایران. تصور می کردند اگر مستقل بشویم دموکراسی هم میاید که خود تجربه نشان داد ریشه دیکتاتوری نفس حفظ سلطه سرمایه در ایران است و نه وابستگی به امپریالیسم و یا بیگانگان. جمهوری اسلامی یکی از مستقل ترین و ضد آمریکایی ترین حکومت ها است، حکومتی که گفتمان صد خارجی - ضد آمریکائی آن دوره را به انتها رساند ولی در عین حال یکی از دیکتاتورترین، یکی از خشن ترین و ضد انسانی ترین حکومت ها هم هست.

البته نیروهای چپی هم بودند که مثل امروز حرفهای مترقی و رادیکال و پیشروی داشتند که سابقه حزب ما به یکی از

ادامه در صفحه ۶

بی حقوقی و اختناق فرو می برد. انقلاب ۵۷ هم همانطور که اشاره کردم بر همین مبنا شکل گرفت. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ متشکل در آن زمان - چه خط چریکی و چه خط مائوئیستی و خط سیاسی - تشکیلاتی کار - اولاً در اثر سرکوب دیکتاتوری شاه کاملاً قلع و قمع شده بودند. همانطور که یکی از دوستان اشاره کرد ساواک اجازه نداد که این چپ نضج بگیرد و سازمان پیدا کند و ثانیاً از نظر سیاسی چپ هنوز در فضای قبل از اصلاحات ارضی به سر میبرد. هنوز خواهان آن بودند که بورژوازی ملی رشد کند، استقلال پیدا کنیم و ایران را صنعتی کنیم. دیکتاتوری را بعنوان سگ زنجیری آمریکا یا سگ زنجیری امپریالیسم نقد میکردند و نه به عنوان ضرورت کارکرد سرمایه در

پیوست. اصلاحات ارضی آخرین بقایای نظام فئودالی را از بین برد و جامعه وارد یک دوره دیگری شد. دوره ای که شهرنشینی به سرعت گسترش پیدا کرد، طبقه کارگر با سرعت گسترش پیدا کرد و در نتیجه تضاد بین کار و سرمایه تبدیل شد به مساله اساسی جامعه که تأثیرش را بر زندگی همه میگذاشت؛ نه فقط بر کارگران، بلکه همچنین بر زنان، بر روستائینی که به شهرها رانده شده بودند، بر اقشار زحمتکش و متوسط شهری و غیره و غیره. دیکتاتوری و اختناق بعد از اصلاحاتی ارضی دیگر آن دیکتاتوری دوران قاجار و یا حتی رضاخانی نبود. دیکتاتوری بود که از استثمار شدید کارگران نشات می گرفت و هدفش تامین "کار ارزان و کارگر" خاموش بود. و به همین دلیل کل جامعه را در محاق

دستمزدها، با بیمه بیکاری، تحصیل و بهداشت رایگان، با خدمات شهری و غیره ولی در ایران آن دوره اینطور نبود. گفتمان چپ زمان شاه اساساً رشد صنایع سنگین بود و نه صنایع رفاهی و یا خدمات شهری. گفتمان نقد وابستگی سرمایه ها - به اصطلاح آن زمان بورژوازی کمپرادور - بود، نه نفس سیستم سرمایه داری. بنابراین اگر بخواهید نقدی روی چپ آن دوره - یا به عبارت دقیقتر بستر اصلی چپ آن دوره - بگذارید اینست که در عمل و سیاست و تبلیغات روزمره اش نه به سرمایه داری بلکه به وابستگی عدم استقلال سرمایه داری اعتراض داشت.

ایران از اوائل دهه چهل شمسی، از سال ۴۱ به بعد، دیگر کاملاً به سرمایه داری

ادامه از صفحه ۵

متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ متشکل در آن زمان - چه خط چریکی و چه خط مائوئیستی و خط سیاسی- تشکیلاتی کار- اولاً در اثر سرکوب دیکتاتوری شاه کاملاً قلع و قمع شده بودند. همانطور که یکی از دوستان اشاره کرد ساواک اجازه نداد که این چپ نضج بگیرد و سازمان پیدا کند و ثانیاً از نظر سیاسی چپ هنوز در فضای قبل از اصلاحات ارضی به سر میبرد. هنوز خواهان آن بودند که بورژوازی ملی رشد کند، استقلال پیدا کنیم و ایران را صنعتی کنیم. دیکتاتوری را بعنوان سگ زنجیری آمریکا یا سگ زنجیری امپریالیسم نقد میکردند و نه به عنوان ضرورت کارکرد سرمایه در ایران. تصور می کردند اگر مستقل بشویم دموکراسی هم میآید که خود تجربه نشان داد ریشه دیکتاتوری نفس حفظ سلطه سرمایه در ایران است و نه وابستگی به امپریالیسم و یا بیگانگان. جمهوری اسلامی یکی از مستقل ترین و ضد آمریکایی ترین حکومت ها است، حکومتی که گفتمان صد خارجی- ضد آمریکائی آن دوره را به انتها رساند ولی در عین حال یکی از دیکتاتورترین، یکی از خشن ترین و ضد انسانی ترین حکومت ها هم هست.



میکند، نقد میکند، جنبش ها را منعکس میکند، خواستههای انسانی را مطرح میکند، مردم را به یکدیگر وصل میکند و سازمان میدهد. در زمان انقلاب ۵۷ اصلاً چنین امکانی وجود نداشت. رادیوهایی که میگرد رادیوهای صدای اسرائیل بود و صدای آمریکا و بی بی سی به زبان فارسی. اینها بودند که خمینی را بجلو راندند. امروز هم زیر بغل جمهوری اسلامی را گرفته اند ولی دیگر این تنها صدا نیست. انحصار رسانه ای دولتها شکسته شده و الان حزبی مثل حزب ما میتواند تلویزیون ۲۴ ساعته داشته باشد و

بردن انقلاب آتی وجود دارد؟

سؤال این است که اگر امروز هم همان قضیه رخ بدهد آیا همان اتفاقات نمی افتد؟ چون بالاخره تشکیلات گسترده ای نداریم. من این را قبول ندارم. ما تشکیلات داریم. حزب کمونیست کارگری ایران و بسیاری تشکلهای دیگر علیه جمهوری اسلامی فعال هستند. بخصوص امروز دیگر هیچ دیواری خارج و داخل را از هم جدا نمیکند. حزب ما بخش کوچکتش در خارج کشور است و بخش بزرگترش در داخل ایران. طبعاً تشکیلات در ایران مخفی است ولی تشکیلات وجود دارد و فعالیت میکند. همین تلویزیون کانال جدید را در نظر بگیرید. ۲۴ ساعته دارد تبلیغ میکند، افشا

سرمایه را در ایران نگه دارد. ناگزیر است دیکتاتور باشد. این را ما وقتی اعلام کردیم که هنوز قیام ۲۲ بهمن نشده بود، هنوز شاه از ایران نرفته بود و خمینی جایش ننشسته بود. تجربه چهار دهه اخیر نیز این را بروشنی نشان داد که دیکتاتوری ضرورت کارکرد سرمایه داری در ایران است. حال یک بار به اسم اعلیحضرت و یکبار به اسم ولی فقیه. عمامه و تاج جایشان عوض میشود ولی دیکتاتوری سر جایش هست چون ربط مستقیمی به سلطه آمریکا و غیره ندارد بلکه مستقیماً مربوط است به سلطه سرمایه در ایران و این واقعیت را تا همین امروز داریم می بینیم.

آیا تشکیلاتی برای به پیش

انها، سازمان اتحاد مبارزان کمونیست، برمیگردد، ولی بهرحال بستر اصلی چپ تحت تاثیر آن فضا و پارادایم ضد آمریکایی گری بود. و از این زاویه است که میتوان نقد عمیقی به چپ سنتی در آن دوره داشت و نه استالینیسیم و یا گفتمانهای جنگ سردی از این قبیل.

آیا چپ از خمینی حمایت کرد؟

دوست عزیز دیگری به نکات جالب و درستی اشاره کردند از جمله اینکه شاه سپاه دین هم درست کرده بود و آخوندهای درباری هم داشتیم. من هم موافقم، رژیم شاه از یک طرف دست مذهب را باز گذاشته بود و از طرف دیگر نیروهای چپ را کاملاً قلع و قمع کرده بود. سؤال دوستان این بود که چرا طیف چپ متوجه نشدند که نباید کنار خمینی بایستند.

واقعیت اینست که به غیر از حزب توده و بدنال او سازمان اکثریت که هنوز هم کنار جمهوری اسلامی هستند، بقیه نیروهای چپ نه تنها کنار خمینی نایستادند بلکه از همان آغاز در برابر ارتجاع به قدرت رسیده مقاومت کردند. در کارخانه ها، در دانشگاه ها، در کردستان، در ترکمن صحرا. انقلاب در واقع تا ۳۰ خرداد ۶۰ در یک سطح گسترده ادامه داشت و نیروهای چپ موتور این حرکت بودند. بالاخره آن چپ را با بگیر و ببند، با کشتار، با اعدامهای دهه ۶۰، با تیرباران کردنها در کردستان و با حمله نظامی به کردستان کوبیدند.

سابقه خود حزب ما، حزب کمونیست کارگری، به نیروئی میرسد که با شعار آزادی، برابری حکومت کارگری به میدان آمده بود و از همان آغاز علیه خمینی و رژیمش فعالیت میکرد. یک نمونه اطلاعیه ای با عنوان "عیدی سیزده ماده ای خمینی به کارتر" بود که در نوروز ۵۸ بعد از فرمان خمینی علیه نیروهای مترقی و انقلابی در جامعه منتشر کردیم. در این فرمان خمینی دستور اعمال محدودیتهای

ادامه در صفحه ۷

ادامه از صفحه ۶

امروز جنبش های مختلف اکتیویستها و کنشگران خودشان را دارند، کمیته های مبارزاتی و انجمن ها و سمن های بسیاری در عرصه های مختلف تشکیل شده و فعالیت میکنند. علیرغم همه کشتارها و سرکوبگری ها جمهوری اسلامی نتوانسته مانع این پیشروی ها بشود. بخصوص جنبش کارگری چهره های محبوبی دارد. انجمن ها، کمیته ها، نهادها، تشکلهای صنفی، تشکلهای شورایی، در جنبش کارگری فعال هستند. اینترنت و فضای مجازی اجازه داده فعالین متشکل بشوند، هماهنگ بشوند و حرکت های متحدانه ای را براه بیاندازند.

بقیه نیروهای اپوزیسیون هم از رسانه های مخالف رژیم صدایشان را به گوش مردم میرسانند.

آیا انقلاب آتی به سر نوشت انقلاب ۵۷ دچار نخواهد شد؟

در مورد انقلاب آتی پرسیدند که چه فاکتورهایی میتواند از شکست انقلاب جلوگیری کند و آیا انقلاب آتی به سر نوشت انقلاب ۵۷ دچار خواهد شد؟

بنظرم جامعه ایران همانطور که اشاره کردم تا حد زیادی خواستههای روشنی را مطرح کرده است. میداند که چه نمیخواهد، میداند که نمیخواهد مذهب در دولت باشد، نمیخواهد مذهب در زندگی اش دخالت کند، میداند که زن و مرد باید کاملاً برابر باشند، میداند که اعدام و زندانی سیاسی نباید داشته باشیم، میداند که باید خودش در اداره امور جامعه مستقیماً دخالت داشته باشد، به همین خاطر است که گفتمان شوراها مطرح شده و رواج پیدا کرده است.

از سوی دیگر امروز جنبش های مختلف اکتیویستها و کنشگران خودشان را دارند، کمیته های مبارزاتی و انجمن ها و سمن های بسیاری در عرصه های مختلف تشکیل شده و فعالیت میکنند. علیرغم همه کشتارها و سرکوبگری ها جمهوری اسلامی نتوانسته مانع این پیشروی ها بشود. بخصوص جنبش کارگری چهره های محبوبی دارد. انجمن ها، کمیته ها، نهادها، تشکلهای صنفی، تشکلهای شورایی، در جنبش کارگری فعال هستند. اینترنت و فضای مجازی اجازه داده فعالین متشکل بشوند، هماهنگ بشوند و حرکت های متحدانه ای را براه بیاندازند. یک نمونه جاری و بسیار برجسته اش مبارزه معلمان است که همین چند روز قبل در بیشتر از سیصد شهر و نواحی روستایی تجمع و تحصن و اعتصاب داشت.

میخواهم بگویم جامعه به این ترتیب دارد خودش را آماده

میکند و انقلاب آتی را تدارک می بیند. مثلاً فرض کنید امروز جنبش علیه اعدام بسیار قوی است ولی در زمان شاه چنین جنبشی اصلاً وجود خارجی نداشت. حتی خیلی از نیروهای انقلابی هم اعدام ضد انقلابیون را درست میدانستند. امروز مقابله و مخالفت با اعدام یک خواست سراسری است، برابری زن و مرد یک خواست سراسری است، جمع شدن بساط مذهب از دولت و آموزش و پرورش و از زندگی مردم یک خواست سراسری است. از بین بردن فاصله بین فقر و ثروت در شعار حقوقهای نجومی فلاکت عمومی خودش را نشان میدهد یک خواست سراسری است، مبارزه علیه هر نوع تبعیضی گسترده است. امروز معلمان دارند میگویند معلم به پا خیز برای رفع تبعیض که در واقع همان شعار سوسیالیسم به پا خیز برای رفع تبعیض است که قبلاً بوسیله فعالین کارگری و چپ در خیابانها سر داده می شد. در واقع بسیاری از خواستههایی که در برنامه حزب کمونیست کارگری، "یک دنیای بهتر" مطرح شده امروز به شعارهای خیابانی تبدیل شده است.

این نیروی انسانی بنظر من فاکتور تعیین کننده ای است. انقلابات را احزاب نمیسازند، شخصیت ها نمیسازند، ولی احزاب و نیروی اراده انسانی بر سر نوشت انقلابات تاثیر تعیین کننده ای میتوانند داشته باشند. احزاب و نیروهای سیاسی در شکست یا پیروزی یک انقلاب نقش تعیین کننده ای دارند. حزب ما در برابر حکومت ایستاده و چهار دهه است که مبارزه میکند، سازمان یافته و سازمان داده است و امکانات و ملزوماتش را فراهم کرده که وقتی طوفان انقلابی در بگیرد بتواند آنرا سازمان بدهد، به پیش ببرد و به پیروزی برساند. ما این تعهد را در مقابل مردم ایران داریم و با تمام توانمان در این جهت حرکت میکنیم. این یکی از فاکتورهای تعیین کننده ای است که اجازه نمیدهد و اجازه نمیدهد انقلاب بعدی را مثل انقلاب ۵۷ آنطور سرش را ببرد.

از سوی دیگر گفتمان سوسیالیسم و سوسیالیستی بودن آینده جامعه به جلورونده شده در حدی که حتی رهبر نیروهای راست و سلطنت طلب اعتراف میکنند که جامعه ایران سوسیالیستی خواهد بود. اینها همه نمونه هایی است که

پشیمانی از انقلاب ۵۷

کسانی از انقلاب ۵۷ پشیمان هستند و میگویند ما باید این پشیمانی را نشان دهیم چونکه شرایط صد بار بدتر شده است، به این افراد چه پاسخی باید داد؟

افراد میتوانند به زندگی خودشان نگاه کنند و بگویند که یک جایی را اشتباه کردم و یا اشتباه نکردم ولی اینطور نیست که آن افراد گویا اگر در آن دوره به نتیجه امروز رسیده بودند و در انقلاب شرکت نمی کردند انقلابی هم شکل نمیگرفت. میشود از ته تاریخ به تاریخ نگاه کرد و گفت کاش این کار را میکردیم و آن کار را نمیکردیم ولی تاریخ منتظر تصمیمگیری بعدی ما نمی ماند، بلکه با تصمیمگیری انسانها در همان مقطع تحولی شکل میگیرد.

تا آنجا که به انقلاب ۵۷ بر میگردد اکثریت عظیم مردم هم از نظر وضعیت معیشتی و اقتصادی و هم از نظر سیاسی و فقدان آزادی ها دیگر آن شرایط را نمیتوانستند تحمل کنند. نمی توان هم در دهان یک جامعه را بست و اختناق و خفقان را بر مردم حاکم کرد و هم آنها را در فقر و فلاکت و شرایط غیر قابل تحمل معیشتی فروبرد. این امکان پذیر نیست. جامعه بالاخره منفجر میشود. انقلاب ۵۷ چنین انفجاری بود. عده ای ممکن است روی کار آمدن

خمینی و فاجعه جمهوری اسلامی را بیای انقلاب بنویسند ولی واقعیت برعکس است. خمینی نماینده ضد انقلاب بود و نه انقلاب. خمینی و اسلاميون طرفدار خمینی اپوزیسیون ارتجاعی شاه بودند و نه اپوزیسیون مترقی و انقلابی شاه. آنها بعد از بقدرت رسیدن سیاست کشتار و سرکوب انقلاب و انقلابیون و بویژه سرکوب کمونیستها را که سیاست همیشگی رژیم سلطنتی بود ادامه دادند. یک نمونه جنایتی است که در زندانهای شاه در فروردین ۵۴ اتفاق افتاد. حکومت شاه هفت نفر از کمونیستهای سرشناس - بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، عزیز سمردی، عباس سورگی، محمد چوپان زاده، سعید کلاتری و احمد جلیلی. افشار - به همراه دو نفر از رهبران سازمان مجاهدین - کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل - که همگی آنها به حبس ابد محکوم شده بودند را مخفیانه به قتل رساند.

آنها دوران محکومیت شان را میگذراندند و رژیم شاه به بهانه انتقال آنها از زندانی به زندان دیگر در تپه های اوین آنها را تیرباران کرد. درست مانند قتل های خاموش زندانیان در جمهوری اسلامی. در واقع حکومت شاه نمونه هایی از جنایت بدست داد که الگوی جمهوری اسلامی شد. شکنجه

ادامه از صفحه ۷

در زندانها، اعتراف گیری های اجباری تلویزیونی، کشتار و تیرباران در زندانها، سابقه تمام اینها به حکومت شاه برمیگردد. حکومت شاه آغازگر این سیاستها بود و جامعه علیه این وضعیت بپا خاست و انقلاب کرد. اگر وضع بدتر شد بخاطر این بود که انقلاب را مصادره کردند و به شکست کشاندند.

امروز هم آنچه در جامعه گسترده است پشیمانی از انقلاب ۵۷ نیست بلکه نفرت از ضد انقلاب ۵۷ و حکومت جمهوری اسلامی است که تحت نام انقلاب، انقلابیون ۵۷ را به خون کشید و امروز همین سیاست جنایتکارانه را علیه انقلابی که در راه است در پیش گرفته است.

چه کسی باید از مردم عذرخواهی کند؟

سوال: برخی چهره های راست خواسته ای را مطرح میکنند با این مضمون که انقلابیون سال ۵۷ باید از مردم عذرخواهی بکنند، پاسخ شما به این مساله چیست؟ اصولاً معذرت خواهی از انقلاب کردن معنایی دارد، این خواسته را چطور باید جواب داد؟

کسی که باید از مردم معذرت خواهی کند همین کسانی هستند که امروز میگویند مردم باید معذرت خواهی کنند. معذرت خواهی بخاطر حکومت شاه که چنان اختناق در ایران ایجاد کرده بود. همانطور که گفته حکومت شاه سرمنشاء و مبتکر جنایاتی بود که جمهوری اسلامی آنها را بسط داد. از ساواک بگیرد، از شکنجه در زندانها بگیرد، تا تیرباران زندانیانی که این مجکومیتشان را میگذرانند، تا اختناق و سانسور و تا ممانعت احزاب و جلوگیری از هر نوع کوچکترین گلیایه و شکایت از حکومت سلطنتی. شاه فقط یک حزب دست ساز خودش را تحمل میکرد. اگر سیاست امروز حکومت حزب فقط حزب الله است آن زمان حزب رستاخیز این نقش را داشت. مقامات از تخت افتاده و طرفداران سیستم سلطنتی باید از مردم معذرت خواهی

» عده ای ممکن است روی کار آمدن خمینی و فاجعه جمهوری اسلامی را پپای انقلاب بنویسند ولی واقعیت برعکس است. خمینی نماینده ضد انقلاب بود و نه انقلاب. خمینی و اسلاميون طرفدار خمینی اپوزیسیون ارتجاعی شاه بودند و نه اپوزیسیون مترقی و انقلابی شاه. آنها بعد از بقدرت رسیدن سیاست کشتار و سرکوب انقلاب و انقلابیون و بویژه سرکوب کمونیستها را که سیاست همیشگی رژیم سلطنتی بود ادامه دادند. یک نمونه جنایتی است که در زندانهای شاه در فروردین ۵۴ اتفاق افتاد. حکومت شاه هفت نفر از کمونیستهای سرشناس - بیژن جزنی، حسن ضیا ظریفی، عزیز سمردی، عباس سوزکی، محمد چوپان زاده، سعید کلانتری و احمد جلیلی افشار - به همراه دو نفر از رهبران سازمان مجاهدین - کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل - که همگی آنها به حبس ابد محکوم شده بودند را مخفیانه به قتل رساند. «

نسل است. امروز حتی بسیاری از جوانان انقلابی ۵۷ را در کسوت فعالین جنبش پیگیر بازنشستگان می بینید. این سلطنت طلبان و دو خردادی های دیروز و امروز هستند که یک معذرت خواهی بزرگ به مردم ایران، از پیر و جوان، بدهکارند.

نسلی که انقلاب کرد، نسل امروز نیست ولی نسل امروز هم تنها راهش انقلاب است. ببینید نیروهای راست، برخلاف اکثریت عظیم مردم، با انقلاب مخالفند چون منفعت طبقاتی شان چنین ایجاب میکند.

نیروهای راست، نیروهای طرفدار سرمایه داری، نیروهای طرفدار سلطنت، طرفدار حتی جمهوریت و غیره، نیروهایی که میخواهند نظام سرمایه داری باقی بماند با تحولات انقلابی به معنای زیوررو کردن کل سیستم کاملاً مخالف هستند و مقابلش می ایستند. انقلاب را

ادامه در صفحه ۹

خردادی های سابق و افرادی که تا چندی پیش حامی خط استحاله بودند نیز علیه انقلاب ۵۷ به میدان آمده اند. اینان نیز مدعی اند نسل انقلاب ۵۷ باید از مردم معذرت بخواهد! خیلی جالب است. کسانی که تا دیروز با حمایت از دو خردادی ها به طول عمر رژیم جانی حاکم می افزودند، امروز طلبکار شده اند!

نسل انقلاب ۵۷ همانست که در اسفندماه ۵۷ حدود یک ماه بعد از روی کار آمدن رژیم خمینی، به خیابانها ریخت و به گسترده ترین تظاهرات اعتراضی علیه حجاب اجباری شکل داد. نسل انقلاب ۵۷، جوانانی که به تظاهرات با شکوه ۱۷ اسفند ۵۷، اولین روز جهانی زن تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، شکل دادند، کارگرانی که همه جا شوراها را تشکیل داده بودند، جوانانی که دانشگاهها را در کنترل خود گرفته بودند، تا امروز از پای ننشسته اند. خیزش ۸۸ و ۹۶ و ۹۸ ادامه حرکت همان

کنند. عوام الناس ای که باید از بالا همه چیز برایشان تصمیم گیری شود، باید اشراف، باید خانواده سلطنتی، باید دربار، باید الیت سیاسی و سیاستمداران حرفه ای بر آنها حکومت کند. اینها ضدانقلاب هستند به این دلیل ساده که انقلاب با منافع آنها در تناقض است.

امروز هم نیروهای اپوزیسیون راست از انقلاب آتی میترسد. اینها اول کنار دو خردادی ها ایستادند، با جنبش سبز و بنفش عکس گرفتند، امروز هم گرچه تحت فشار خیابان از براندازی صحبت میکنند، ولی همچنان امیدشان به بالا است. همانطور که کودتای ۲۸ مرداد شاهنشاه آریامهر را سرچایش خودش نگهداشت، امیدوارند که غرب این بار هم به کمک شان بیاید و با پشتیبانی غرب دوباره به تخت سلطنت بنشینند.

اما علاوه بر سلطنت طلبان از تخت افتاده، امروز بخشی از دو

بکنند.

روشن است که چرا اپوزیسیون راست علیه انقلاب ۵۷ است. انقلاب آنها را از تاج و تخت انداخته است. بساط قدرت و ثروت و موقعیت ممتاز شان را در هم شکسته است. کسانی که در زمان شاه جزو هزار فامیل بودند و تحت "منویات ملوکانه" و اختناق آریامهری زدگی شاهانه ای داشتند، امروز در لس آنجلس نشسته اند و حسرت دوران گذشته را می خورند. معلوم است که اینها ضد انقلاب هستند، طبیعتاً ضد انقلاب اند. نه فقط علیه انقلاب ۵۷ بلکه علیه انقلاب در هر جا و به هر شکلی. برای طبقه حاکمه، برای یک درصدیها و نیروهای وابسته به آنها چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، ضدیت با انقلاب امری استراتژیک و نهادینه است. انقلاب را شورش بی سروپاها میدانند، شورش مردمی که لیاقت این را ندارند که وارد سیاست بشوند و در سرنوشتشان مستقیماً دخالت

ادامه از صفحه ۸

بخش هر روز عظیمتری از جامعه ایران بطرف زیور و کردن اوضاع، می‌رود بطرف انقلاب، چاره ای جز این ندارد. برای بقای خودش باید این کار را بکند. اقلیت یک درصدی برای بقای خودش در قدرت می‌جنگد، توده مردم برای بقای زندگی؛ برای اینکه یک زندگی در شان انسان داشته باشند. این جنگی هست از هر دو طرف برای بقا، یک درصدی‌ها برای اینکه قدرت و نظام خودشان را حفظ کنند و توده مردم برای اینکه زندگی خودشان را حفظ کنند، حالا در این میان یک عده ای طرفدار سلطنت هستند. طرفداری از سلطنت یعنی چه؟ یعنی خواهان اعاده نظم گذشته، یعنی همان سلطه هزار فامیل، همان فقر و بی‌تامینی اقتصادی کارگران و محرومین جامعه، همان نوع ساواک، همان نوع شکنجه، همان نوع تیرباران زندانیان، همان بگیر و ببند، همان بستن دهان‌ها، همان سانسور، همان ممنوع کردن احزاب! همان را می‌خواهند چون به نفعشان بوده است. نیروهای راست مخالف کمونیستها و چپ‌ها هستند، اساسا به این دلیل که چپا همیشه خواهان انقلاب بودند. چون چپا میدانند راه‌هایی اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا این است که علیه سلطه یک درصدی‌ها بر قدرت، بر ثروت، بر امکانات اجتماعی شورش کنند، بر خیزند و آنها را کنار بزنند.

خسوفت و هرج و مرج میدانند. میدانند که انقلاب آتی ایران با برکنار کردن خامنه‌ای در ایران متوقف نمی‌شود بلکه می‌رود که شخم بزند زمین را و شرایط را کاملا عوض کند و این تفاوت عظیم بین فقر و ثروت را که در جمهوری اسلامی بیداد میکند را از بین ببرد. و شعار توده ای علیه فلاکت عمومی، حقوقهای نجومی را متحقق کند. میدانند جامعه انقلابی به این طرف می‌رود و بنابراین گرچه با بقول خودشان "بخشی از روحانیت" و با خامنه‌ای و با ولایت فقیه دعوا دارند، ولی به کل سیستم حکومتی مثل ارتش، مثل زندانها، مثل نیروهای امنیتی مثل ادارات، مثل بوروکراسی و کل هرم قدرت بالای سر مردم نه تنها اعتراضی ندارند بلکه می‌خواهند که کل این دستگاه حفظ بشود.

این یک مخالفت استراتژیک، آرمانی، هویتی نیروهای راست با انقلاب است. در همه جای دنیا نیروهای راست حفظ نظام موجود را به نفع خودشان میدانند. همه جا یک درصدی‌های حاکم - اصطلاحی که بعد از جنبش اشغال در حدود ده سال قبل رسم شد و بنظم اصطلاح خیلی دقیقی است - یعنی سرمایه دارانی که پولشان از پارتو بالا می‌رود از نعمات برخوردار هستند و همه جا دولت را در دست دارند، مجلس را در دست دارند، پارلمانها را در دست دارند، ارتش‌ها را در دست دارند. خب چرا اینها بخواهند اوضاع عوض بشود؟ روشن است که مخالف هستند.

از سوی دیگر بخش هر روز عظیمتری از جامعه ایران بطرف زیور و کردن اوضاع، می‌رود بطرف انقلاب، چاره ای جز این ندارد. برای بقای خودش باید این کار را بکند. اقلیت یک درصدی برای بقای خودش در قدرت می‌جنگد، توده مردم برای بقای زندگی؛ برای اینکه یک زندگی در شان انسان داشته باشند. این جنگی هست از هر دو طرف برای بقا، یک درصدی‌ها برای اینکه قدرت و نظام خودشان را حفظ کنند و توده مردم برای اینکه زندگی خودشان را

در ایران ما از جنبش سرنگونی صحبت میکنیم. به نظر من در شرایط امروز ایران جنبش سرنگونی همان تدارک انقلاب است. جمهوری اسلامی همانطور که گفتم با کودتا و حمله نظامی و غیره قرار نیست جایی برود و نمیرود. فعلا که همه دولتهای غربی پشت او هستند. فقط چین و روسیه و بلوکش نیستند، دول غربی هم می‌خواهند هرس اش کنند و حفظ اش کنند. تنها

۸۵ میلیونی از جهنم جمهوری اسلامی است.

فرق میان سرنگونی و انقلاب

دوست دیگری پرسیدند که فرق بین سرنگونی و انقلاب چیست؟

ببینید، سرنگونی یعنی اینکه دولتی به هر شکل بزیر کشیده بشود. مثلا با کودتا سرنگون شود، در اثر حمله نظامی و جنگ سرنگون شود، و غیره. انقلاب هم سرنگون میکند ولی هر سرنگونی ای انقلابی نیست.

چپا همیشه خواهان انقلاب بودند. چون چپا میدانند راه‌هایی اکثریت قریب به اتفاق مردم دنیا این است که علیه سلطه یک درصدی‌ها بر قدرت، بر ثروت، بر امکانات اجتماعی شورش کنند، بر خیزند و آنها را کنار بزنند.

باید پرچم انقلاب را بلند کرد، باید از حقانیت، حیثیت، و انسانیت انقلاب ۵۷ دفاع کرد. انقلاب ایران اسلامی نبود ضد انقلاب اسلامی بود. باید بر این واقعیت تاکید کرد و باید به استقبال انقلاب آتی رفت چون این تنها راه نجات یک جامعه

حفظ کنند، حالا در این میان یک عده ای طرفدار سلطنت هستند. طرفداری از سلطنت یعنی چه؟ یعنی خواهان اعاده نظم گذشته، یعنی همان سلطه هزار فامیل، همان فقر و بی‌تامینی اقتصادی کارگران و محرومین جامعه، همان نوع ساواک، همان نوع شکنجه، همان نوع تیرباران زندانیان، همان بگیر و ببند، همان بستن دهان‌ها، همان سانسور، همان ممنوع کردن احزاب! همان را می‌خواهند چون به نفعشان بوده است. نیروهای راست مخالف کمونیستها و چپ‌ها هستند، اساسا به این دلیل که

ادامه از صفحه ۹

راه سرنگونی این است که مردم بلند شوند با تظاهرات، با اعتصابات، آن چیزی که به آن میگویند انقلاب، جمهوری اسلامی را از سر راه جارو کنند، تنها راه این است و جنبش سرنگونی جاری در این جهت پیش میرود.

زمانی رژیم پنج و نافرمانی مدنی، تغییر قانون اساسی و بحران آفرینی سر زبانها بود. اینها گفتمان اپوزیسیون راست بود که در مقطع حمله بوش پدر و پسر به عراق و غیره مطرح شد، امروز اینها جایی ندارد. زمانی بود که سلطنت طلبان کنار جنبش سبز و بعد کنار جنبش بنفش می ایستادند بخاطر اینکه نمی خواستند سیستم از بین برود. میخواستند که بعضی از آخوندها بروند، بقول خودشان علیه روحانیت بد بودند. میخواستند آخوندهای خوب را نگه دارند، آخوندهای درباری را نگه دارند و بدعایش را بگذارند کنار. الان دیگر این را نمیگویند چون اگر بگویند به جامعه بی ربط میشوند. بعد از ۹۶ و بعد از ۹۸ و به دنبال ۹۸ بعد از جنبش دادخواهی، بعد از شلیک به هواپیما، بعد از به میدان آمدن خانواده های قربانیان شلیک به هواپیما، مادران خاوران و مادران آبانامه و دادگاه های حمید نوری و آبان تریبونال ها و اتفاقاتی که در جامعه رخ میدهد، اعتصابات وسیع کارگران نفت، هفت تپه و معلمان، بعد از این تحولات دیگر کسی نمیتواند طرفدار بحران آفرینی در مرزها، رفراندوم، و چانه زنی سر تغییر قانون اساسی باشد و خودش را به سیاست در ایران مربوط کند. این دیگر ممکن نیست. به همین خاطر این گفتمانها کنار زده شد. اینها ثمره پیشرویهای جنبش سرنگونی است.

گفتمان کودتا، جنگ و تغییرات از بالا از جامعه رخت بر بست بخاطر اینکه در خیابانها شکست خورد. در خیزشهای ۹۶ و ۹۸ دوره ای که مردم با شعار "اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" و "جمهوری اسلامی نابود باید گردد" بساط پروژه های رژیم چنجی راست را جمع کردند.

ولی حتی وقتی این خیزشها را هم نداریم، مثلا در جریان انتخاب رئیسی که مادران خاوران و مادران آبان با اسم و رسم کلیپ پر کردند و اعلام کردند رای ما سرنگونی است، و یا در دادگاههای مردمی که در کانادا و اروپا علیه جانین حاکم در ایران برپا میشود و یا در خیزشهای گسترده در خوزستان و اصفهان و همین امروز در جنبش سراسری معلمان، در همه اینها حرکت جامعه به سمت سرنگونی را مشاهده میکنید. جنبش سرنگونی با قدرت خیابانی خودش کاری کرده است که راست مجبور است تاج اش را زمین بگذارد و بگوید این معایر حقوق بشر است و اعتراف کند آینده ایران تا بیست سال آتی سوسیالیستی خواهد بود. این فشار خیابان است، این جو چپ جامعه است. آیا می بینید کسی در مبارزات خیابانی شعار تمامیت ارضی بدهد؟ یا علیه خلیج عربی و در دفاع از خلیج فارس شعار بدهد؟ یا خواست بازگرداندن سه جزیره تنپ بزرگ و کوچک و ابوموسی به ایران را داشته باشد؟ اینها خواستها و شعارهای خیابان نیست. مردم معترض در بیانیه هایشان، در قطعنامه های اعتراضات شان، خواستها و شعارهایی را مطرح میکنند که گفتمان نیروهای چپ و کمونیستها بوده است. مثل شعار تحصیل رایگان در مبارزات معلمان، شعار بهداشت رایگان بازنشستگان، شعار معلم به پا خیز علیه رفع تبعیض، شعار علیه حقوق های نجومی و فلاکت عمومی و غیره و غیره. این نوع گفتمانها است که خیزشهای توده ای چند سال اخیر، در اعتراضات مردم خوزستان، در اصفهان، و در جنبشهای هر روزه معلمان و بخشهای مختلف جامعه مشاهده میکنیم. این جنبش سرنگونی است. این جنبش به سمت انقلابی میرود که ما میخواهیم. انقلابی که تیشه به ریشه بزند، تیشه به ریشه تبعیض و نابرابری بزند، رفاه و آزادی و برابری را متحقق کند.

آیا اگر شاه اصلاحات میکرد باز هم انقلاب میشد؟

پرسیده اند شاه گفت که صدای

انقلاب را شنیدم، آیا اگر شاه اصلاحاتی میکرد باز انقلاب میشد؟

شاه اگر میخواست اصلاحاتی بکند که منتظر صدای انقلاب نمیشد! ببینید منافع، ضروریات و یک سیاست معین و فکر شده ای پشت دیکتاتوریها است، اینطور نیست که فردی بخاطر بدجنسی و بد طینتی میخواست دیکتاتور باشد. از نظر اقتصادی دیکتاتوری سلطنتی، مثل دیکتاتوری امروز جمهوری اسلامی، لازمه کارکرد و سودآوری سرمایه در ایران بود. از نظر سیاسی هم دیکتاتوری شاه ضرور بود. شاه میدانست که بعد از کودتای ۲۸ مرداد حتی کمی تسمه های اختناق را سست کند تمام این خشم فروخورده جامعه فوران میکند و اعتراضات از هر سو سر بر می آورد. به همین خاطر به کسی آزادی نمیداد. این فرض بنابراین ذهنی است که اگر شاه اصلاحات میکرد انقلاب نمیشد. شاه نمی توانست کوتاه بیاید چون کل سیستم حکومتی اش بر دیکتاتوری و سرکوب استوار بود. بله، صدای انقلاب را شنید و بختیار و شریف امامی را سر کار آورد، ولی انقلاب متوقف نشد. آزاری را آورد که حکومت نظامی برقرار کند، او هم نتوانست موفق شود. قدرت انقلاب و خیابان خیلی بیشتر از اینها بود. به عبارت دیگر شاه تلاشش را کرد ولی نتوانست جلوی انقلاب را بگیرد. از همین رو بالاخره مجبور شد ایران را ترک کند. اگر بالاخره غرب حمایتش را از شاه قطع کرد و به خمینی روی آورد به خاطر این بود که راه دیگری برای خواباندن انقلاب نداشت. بنابراین این سوالات و این فرضیه ها ذهنی است که گویا اگر شاه اصلاحات میکرد میتوانست بماند و به حکومتش ادامه دهد.

**سوسیالیسم یا لیبرالیسم؟
جامعه به کدام سمت حرکت
میکند؟**

جامعه به کدام جهت حرکت میکند، سوسیالیسم یا لیبرالیسم؟ به نظر میرسد اکثریت مردم طرفدار لیبرال دموکرات ها هستند.

ممکن است رسانه های بورژوازی به اپوزیسیون راست پرو بال بدهند، ولی در خیابان اینطور نیست. تا حدی که همانطور که گفتم حتی مدعی سلطنت تاج اش را کنار میگذارد و اعلام میکند آینده این جامعه سوسیالیستی است.

در ایران امروز یک مشت آیت الله میلیاردر و اعوان و انصارشان، یا همان یک درصدی های مفتخور، بر تمام منابع ثروت جامعه دست انداخته اند و پولشان از بارو بالا میرود. و از سوی دیگر اکثریت عظیم مردم زیر خط فقر رانده شده اند. تنها سوسیالیسم جواب این وضعیت است. لیبرال دموکراسی جواب نیست چون همان لیبرال دموکراسی طرفدار ریاضت کشی اقتصادی است، طرفدار مکتب شیکاگو است. مردم نمیخواهند عمده را از سر ریاضت کشی اقتصادی بردارند و کراوات لیبرال دموکرات ها را به گردنش بزنند و تحمل اش کنند. بقول منصور حکمت شاید بتوان سطح توقع یک جامعه را پائین نگه داشت ولی وقتی بالا رفت دیگر نمیتوان آن را تنزل داد. جامعه ایران دیگر اعدام را نمیپذیرد، دیگر زندانی سیاسی را نمیپذیرد. این جامعه دیگر به بهانه اسلام و مقدسات اسلامی، به بهانه امنیت و تمامیت ارضی، به بهانه مقدسات ملی - میهنی و غیره دهانش را نمی بندد. اینها را تجربه کرده است و دیگر نمی پذیرد. توقع و انتظار جامعه ایران همسطح با پیشرفته ترین تمدنهای در اروپای غربی و در کشورهای پیشرفته است. هر حکومتی باید، لیبرال باشد،

دموکرات باشد حتی فرض کنید شاهی ها بقدرت برگردند و یا مجاهدین قدرت بگیرند، نمیتواند به خواسته های مردم، خواسته هایی که ده ها سال مردم برایش مبارزه کرده اند، ده ها فعال سرشناس پرچمش را بلند کرده اند و ده ها نهاد و سمن و کمیته و انجمن و حزب حول این خواستها ایجاد کرده اند، بی اعتنا باشد و به آن تن ندهد. مردم معترض و جنبشهای اعتراضی جاری که مطمئن باشید با اوجگیری انقلاب قدرتشان ده ها برابر میشود، اجازه نخواهند داد.

از این نقطه نظر من فکر میکنم که هیچ لیبرال دموکراتی پاسخگوی مردم نیست. در خود غرب پاسخگو نیستند چه برسد در جامعه ای که علیه این وضعیت انقلاب کرده است. جامعه ایران یکی از آتئیست ترین، ضد مذهبی ترین جوامع است و بنابراین هیچ حکومتی نمی تواند باز مذهب را عصای دست خود کند. آنطور که در خود غرب عصای دست دولتها است، همانطور که به عنوان مثال ترامپ چند سال پیش علیه مردمی که در حال اعتراض بودند با انجیل جلوی کلیسائی ایستاد و عکس گرفت. این مانورها را در جامعه ایران نمیتوان داد و مهمتر از همه حزبی است مثل حزب کمونیست کارگری در میدان است که با تمام توان اجازه نمیدهد این اتفاق بیفتد.

۱۵ فوریه ۲۰۲۲

با تشکر از امیر توکلی برای پیاده کردن متن اولیه این سمینار.

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: شهاب بهرامی

ادیتور: کاظم نیکخواه

مسئول فنی: رضا مرادی

anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته جمعه ها منتشر می شود.